

اخبات به مثابه يك درجه در مسير تحول اخلاقی و ابعاد آن

امیر غنوی*

چکیده

نوشته حاضر به ویژگی‌ها و ابعاد مرتبه‌ای در اخلاق پرداخته که با وجود نقش کلیدی در تحول معنوی، کمتر مورد توجه بوده است. این رتبه در آیه ۳۴ سوره حج با واژه «مخبتین» معرفی شده و به دلیل بسامد کم این واژه و مشتقات آن، مورد کم‌توجهی بوده است. فقدان پژوهشی جامع در این زمینه، در کنار تمجید فراوان آیه یادشده از «مخبتین» و توصیفات روایات از آنان، لزوم پژوهشی دقیق را گوشزد می‌کند.

روش کار در گردآوری محتوا افزون بر تحلیل مفاد بیانات واردشده درباره اخبات، استفاده از تبیین‌هایی است که در آیات، روایات و تفاسیر عناصر مفهومی مندرج در معنای اخبات، مانند خشوع و تواضع، طرح شده است. در تحلیل محتوا به روش استظهاری رایج در فقه پایبند بوده‌ایم و نتایج در قالب پاسخ به پرسش‌های معمول در ترسیم مقامات سلوک تنظیم شده است. یافته‌های پژوهش، از وجود آموزه‌هایی گسترده و عمیق درباره مقام اخبات حکایت دارد. این آموزه‌ها از مقامی فراتر از مقام تقوا و احسان خبر می‌دهد که موجب وصال به رحمت حق می‌شود و سالک را از آفاتی چون غرور و عجب، مصون می‌دارد.

نتیجه پژوهش، ما را به این نکته واقف می‌کند که حلقه واسط میان مقام احسان و وصول به رحمت، عبور از مقام اخبات است. مقام اخبات از نگاهی ژرف به اعمال و به نسبت آن، با آرمان‌های سالک خبر می‌دهد و ارتباطی متفاوت را در خلوت عبد و رب سبب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اخبات، مراحل سلوک، خشوع، تواضع، وجل.

* عضو هیئت علمی گروه اخلاق پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. (amir.ghanavi@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۳۰؛ تاریخ پذیرش ۹۷/۱۱/۰۸

مقدمه

مقامات و مراحل سلوک در نوشته‌های پیشینیان عمدتاً متکی بر ذوق عرفانی بوده است و اشاره ایشان به آیات و روایات کمتر برای استدلال و بیشتر تأییدی است بر یافته‌های ایشان. در این نوشته تلاش بر این است که یکی از مراحل سلوک بر پایه آیات و روایات بررسی و برخی ابعاد و آثار آن روشن شود. این مقاله در حقیقت بخشی از پژوهشی طولانی در مراحل سلوک اخلاقی است؛ به همین دلیل، گاه به موضوعاتی اشاره می‌کند که در آن پژوهش به تفصیل مورد گفت‌وگو قرار گرفته‌اند و در این بحث اجمالی، امکان بررسی کامل آن مهیا نیست. اما به نظر می‌رسد طرح منزلگاه «اخبات» بدون طرح گفت‌وگویی کوتاه از منازل پیشین میسر نباشد.

رابط میان اسلام، ایمان، تقوا و احسان چیست؟ هنگامی که کسی با دعوت دینی مواجه می‌شود، اولین حادثه برای او فهم و پذیرش گزاره‌های ناآشنایی است که برای او مطرح شده است. اسلام آوردن یعنی درک اجمالی یا تفصیلی این گزاره‌های توصیفی یا تجویزی و پذیرش صحت آن‌ها و تن دادن به آن‌ها به عنوان مبنا برای نگاه و عمل. تا این‌جا عمدتاً کاری انجام شده که توسط فکر و عقل سامان می‌گیرد. اما گزاره‌های تازه فضایی را نشان می‌دهد که با خیر و شر ما و احساسات مختلف و متفاوت ما ارتباط برقرار می‌کند و بر آن‌ها اثر می‌گذارد. در همین مرحله، یعنی فضای عقلانی، هم اطاعت و تقوا حضور دارد و هم صبر و حتی اخبات و گاه قرب؛ اما هنوز تبدیل به دغدغه اصلی بدل نشده است تا به قول گذشتگان، به ملکه بدل شوند یا به زبان عارفان، از حال به مقام برسند.

این مفاهیم و فضای متفاوتی که فکر در آن تنفس می‌کند، به تدریج ظرفیت‌های احساسی ما را به سوی خود می‌کشاند و حالات مختلفی را در ما پدیدار می‌کند. پس از ذهن، این احساس است که درگیر می‌شود یا به زبان امروزی بینش جدید، گرایش تازه‌ای را سبب می‌شود. گرایش‌های جدید کم‌کم بر گرایش‌های سابق غلبه کرده، رفتارهای برخاسته از آن

گرایش‌ها به رفتارهای تازه‌ای تبدیل می‌شود. تغییر در گرایش‌ها به زبان امروزی به تغییر در رفتارها می‌انجامد.

این سه مرحله یعنی بینش، گرایش و رفتار، چیزی است که روان‌شناسی امروز هم به ترتیب آن‌ها در تحقق پی برده است و اسلام، ایمان و تقوا، به غلبه باورهای دینی در این سه عرصه اشاره دارد.

قرآن و روایات هم همین تصویر را به ما ارائه داده‌اند که در کتاب *سلوک اخلاقی: طرح‌های روایی* به آن پرداخته شده است. این تصویر حتی با تصویر معمول در میان عرفا تفاوت دارد. آنان مسأله را به ظاهر و باطن تقسیم کرده و اولی را با رفتار و دومی را با آنچه در درون می‌گذرد، توضیح داده‌اند و در حقیقت لایه‌های بینش، گرایش و رفتار را از هم تفکیک نکرده‌اند. از اهل لغت نیز توقع این نیست که به این دقایق توجه داشته باشند و آنان عمدتاً به لوازم معنا و یا ابعادی از آن اشاره کرده‌اند. البته توجه به مجموعه استعمالات و تحلیل و تفکیک لازم از ملزوم و مصداق از مفهوم و... می‌تواند ما را به معنای خام و اصلی برساند که قرآن و روایات به پردازش آن پرداخته‌اند.

پس از مقام تقوا، نوبت به مقام احسان می‌رسد که در آن، خوبی روش با خوبی محتوا جمع می‌شود و تلاش برای انتخاب بهترین مصداق برای طاعت حق صورت می‌پذیرد. لازمه این جمع، صبر است که در آیه ۹۰ سوره یوسف آمده است: «مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ». این صبوری نه فقط برای مؤمن و متقی، بلکه برای هر عاقلی لازم است؛ اما در مقام احسان با توجه به ظرافت تازه‌ای که لازمه تحقق این مقام است، صبوری به دغدغه اصلی تبدیل می‌شود؛ دغدغه‌ای که تا به ثبات صبر در تمامی حالات نینجامد، عملاً مقام احسان محقق نشده است. استدلال‌های قرآنی و روایی بر تبیین و تفکیک مقامات فوق در دو کتاب *سلوک اخلاقی: طرح‌های قرآنی و سلوک اخلاقی: طرح‌های روایی* آمده است.

روش کار در گردآوری محتوا افزون بر تحلیل مفاد بیانات وارده دربارهٔ اخبات، استفاده از تبیین‌هایی است که در آیات، روایات و تفاسیر عناصر مفهومی مندرج در معنای اخبات، مانند خشوع و تواضع، آمده است. در تحلیل محتوا بر روش استظهاری رایج در فقه پایبند بوده‌ایم و

نتایج در قالب پاسخ به پرسش‌های معمول در ترسیم مقامات سلوک تنظیم شده است. واژه اخبات در قالب فعل ماضی، در آیه ۲۳ سوره هود و در شکل اسم فاعل، در آیه ۳۴ سوره حج وارد شده است. این واژه را نمی‌توان از کلمات پرتکرار در روایات محسوب کرد؛ ولی تحلیل معنایی آن ما را به عناصر مفهومی دیگری می‌رساند که پرکاربرد هستند و محتوای لازم برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های معمول در خصوص ویژگی‌های یک مقام اخلاقی را فراهم می‌آورد.

در ادامه، از مفهوم اخبات گفت‌وگو خواهد شد؛ مفهومی که در دل خود، مفاهیم عمیقی را جای داده است. در این تحلیل مفهومی، علاوه بر کتاب‌های لغت، به توضیحات قرآن در ترسیم خصوصیات «مخبتین» عنایتی خاص شده است. سپس از زمینه‌هایی گفت‌وگو می‌کنیم که به رشد و رویش این خصوصیات منجر می‌شود و همچنین از عواملی که مستقیماً در پدید آمدن آن‌ها دخالت دارند. بحث بعد، جایگاه مخبتین در مراحل سلوک معنوی است که بخشی از هندسه درجات سلوکی را مشخص می‌کند. مباحث گذشته این امکان را فراهم می‌کند که در نهایت بتوانیم از ویژگی‌های مخبتین و آثار وجودی آنان نیز سخن بگوییم.

گفتار نخست: مفهوم اخبات

واژه «اخبات» از ریشه «خبت» به معنای زمین فروافتاده (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۲۴۱/۴)، امن (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۴۵) و فراخ (ثعالبی، ۱۴۱۴: ۳۰۵/۱) است. «اخبات» به معنای قصد چنین سرزمینی را کردن یا در آن منزل کردن است (راغب، ۱۴۱۲: ۲۷۲). دانشمندان لغوی بر دلالت این واژه بر خشوع تصریح کرده‌اند: «مخبت» به کسی اطلاق می‌شود که برابر حق، افتاده و فروتن است و در جایگاهی فراخ و مستحکم قرار دارد. افزون بر آن، واژه اخبات بر نکات دیگری نیز دلالت دارد. خشوع و خضوع «أُخْبِتَ الرَّجُلُ (إِخْبَاتاً) خَضَعَ لِلَّهِ وَخَشَعَ قَلْبُهُ» (فیومی، ۱۴۱۴: ۱۶۲). تواضع، لینت و نرمی (مدنی، ۱۳۸۴: ۲۱۵/۳)، بندگی و تعبد و تلاش برای دوری از گناه «مُخْبِتٌ، وَهُوَ الْمَتَأَلِّهِ الْمُتَوَقِّئُ لِلْمَأْتَمِ» (ابن‌درید، ۱۹۸۸: ۲۵۲/۱؛ موسی، ۱۴۱۰: ۱۲۶۲/۲) مفاهیمی است که کتاب‌های لغت در توضیح واژه «اخبات» ذکر

کرده‌اند. به نظر می‌رسد مفاهیمی مانند خشوع و طمأنینه ناظر به حالت درونی فرد «مخبت» هستند و سایر واژه‌ها جنبه‌های بیرونی او را نشان می‌دهند.

قرآن با استفاده از این واژه و گستره معنایی آن، جایگاهی تازه را در مسیر سلوک تعریف کرده است. این تعریف در آیات ۳۴-۳۵ سوره حج آمده است:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ * الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾

و برای هر امتی آیینی نهاده‌ایم تا نام خداوند را بر آنچه از چارپایان روزی آنان کرده است (به هنگام ذبح)، یاد کنند؛ پس خدای شما خدایی یگانه است؛ فرمان‌بردار او باشید و فروتنان را نوید ده! همان کسان که چون از خداوند یاد شود، دل‌هایشان بیمناک می‌شود و بر هر چه به آن‌ها رسد، شکیبایند و برپادارندگان نمازند و از آنچه روزی‌شان کرده‌ایم، می‌بخشند.

در این دو آیه، ویژگی‌های زیر برای محبتین ذکر شده است:

۱. ترسان شدن دل هنگام یاد خدا؛ این حالت از نرمی دل و زنده بودن احساس آنان نسبت به خدا نشان دارد. اما تعبیر ﴿إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ از دوام این حالت خبر می‌دهد و این دوام، نشان‌دهنده ثبات عشق و ایمان است. قرآن در تعبیری مشابه، این نکته را گوشزد می‌کند که: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ... أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ (انفال/۲-۴). حقانیت ایمان، ثبات و استحکام آن است و حقانیت ایمان این افراد به معنای استحکام عشق و گرایش‌هایشان به خدا است. ذکر خدا مروری است بر دریافت‌هایی که در مرحله اسلام داشتند و با ایمان، به عشق و گرایش بدل شد و این مرور است که دغدغه‌ها را در دل زنده می‌کند. محبتین کسانی‌اند که ایمانی ثابت و دلی ترسان دارند و به هنگام توجه به خدا قرار از کف داده، از خدا یاری می‌طلبند. «وجل» ترسان شدن دل و از دست دادن آرامش و طمأنینه درونی است. در این واژه معنای «فزع» - یاری خواستن - نیز هست: «الْوَجَلُ: الْفَزَعُ وَالْخَوْفُ، فِي الْحَدِيثِ: وَعَظْنَا مَوْعِظَةً وَجِلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۷۲۲/۱۱)؛ «الْوَجَلُ: اسْتِشْعَارُ الْخَوْفِ» (راغب، ۱۴۱۲: ۸۵۵)؛ «الفرق بین

الخوف و الوجل: أن الوجل خلاف الطمأنينة. وجل الرجل يوجل وجلا، إذا قلق و لم يطمئن. و يقال أنا من هذا على وجل، و من ذلك على طمأنينة. و لا يقال: على خوف في هذا الموضوع» (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۰۲).

۲. صبوری بر حادثه‌ها؛ پیش‌تر گفتیم که آن که تقوا می‌ورزد، با صبر به مقام احسان خواهد رسید. این آیه با استفاده از صیغه اسم فاعل، از صبری استوار و ثابت حکایت می‌کند. این صبوری، ادامه ایمانی استوار و میوه دلی متوجه است که در وصف پیشین به آن اشاره شد.

۳. برپاداشتن نماز؛ این وصف نیز در قالب اسم فاعل آمده است؛ ثبات در این رفتار و استواری ستون خیمه دین را نشان می‌دهد که برخاسته از احساس سرشار و بردباری مدام - دو وصف پیشین - است. اقامه نماز به معنای برپاداشتن^۱ آن است؛ گویی با این عمل، حقیقتی و واقعیتهای محقق می‌شود و ستونی افزاشته می‌شود. ثبات در اقامه نماز، حکایت از اعتنا و پایبندی انسان به این ستون و پایه دین و توجه به عاملی دارد که موجب قبولی سایر اعمال است. استفاده از قالب اسم فاعل در تعبیر «مقیم الصلاة» از ثبات این دغدغه و تبدیل شدن آن به یک عنوان و صفت برای شخص حکایت می‌کند و عبور از مرحله تنظیم رفتارها بر اساس دین - تقوا - را نشان می‌دهد.

۴. انفاق مستمر؛ این وصف در آیات دیگر در توصیف «مؤمنین» و «متقین» نیز آمده است (انفال/۲؛ بقره/۳). انفاق از هر آنچه روزی ایشان شده است. «رزق» او محدود به پول و امکانات مالی نیست؛ زیرا جان، آبرو، ارتباطات و آگاهی ما همگی رزق او هستند و انفاق نیز در همه این گستره جریان می‌یابد و همه تلاش‌ها و وظایف اجتماعی ما را پوشش می‌دهد. این رفتار اجتماعی در کنار رابطه محکم با خدا در قالب برپا کردن نماز، دو عامل اصلی و ثابت حرکت تلقی می‌شود که قرآن در مراتب ایمان، تقوا، احسان و اخبات به آن توجه داده است.

۱. اقامه در قرآن در مورد دیوار، تورات و انجیل، وجه، دین، وزن، شهادت به کار رفته است؛ ولی در بیشتر موارد در مورد نماز به کار رفته است. اقامه، برپا داشتن چیزی یا کسی است و ایستاده بودن یک امر، حکایت از استواری آن و قرار گرفتن در جایگاه خود دارد.

واژه «مخبت» ظرفیت معنایی لازم را برای ارائه همه این مفاهیم دارد و قرآن از آن برای اشاره به مرتبه‌ای دیگر از سلوک استفاده کرده و معنای دقیقی به آن بخشیده است. تعبیر «مقیم الصلوة» و «مما رزقناهم ینفقون» از تداوم و تقویت دو امری خبر داده که عامل اصلی حرکت هستند. عبارت «الصابرین علی ما اصابهم» به عبور از مرحله تقوا و احسان و عبارت «اذا ذُکِرَ اللهُ وَجَلَّتْ قلوبهم» از وصول به وضعیتی متفاوت خبر می‌دهد؛ وضعیتی که قرآن آن را اخبات نامیده است.

گفتار دوم: زمینه‌ها و عوامل اخبات

تعبیر «الذین اذا ذُکِرَ اللهُ وَجَلَّتْ قلوبهم» یا «ترسان شدن هنگام ذکر خدا» نشان از تحول عمیقی در ذهن، دل و رفتار فرد دارد. آیا صرفاً با قوت یافتن ایمان، چنین انکسار و شکستگی در وجود فرد شکل می‌گیرد یا نگاه و دغدغه دیگری باید در او سبز شده باشد. این خشوع و تواضع، این نرمی و این حد از ترس از خدا در کجا ریشه دارد؟ اگر مخبت را برتر از محسن بشماریم، یعنی او کسی است که نه تنها به تقوا و رعایت دستورات الهی مقید است، بلکه فراتر رفته است و با صبوری به گزینه برتر و زیباتر می‌اندیشد. حال او چرا این چنین از خدای خویش ترسان است؟

درک این نکته در گرو بررسی ریشه‌های ترس از خدا است؛ ترسی که حتی در چنین مرحله‌ای از سلوک نیز معنا دارد. امیرمؤمنان در روایتی از زمینه‌های چنین ترسی پرده برداشته است.

نظر امیرالمؤمنین علیه السلام الی رجل أثر الخوف علیه فقال: ما بالك؟ قال: إني أخاف الله. فقال: یا عبد الله! خف ذنوبك، و خف عدل الله عليك فی مظالم عباده، و أطمعه فیما كلفك، و لا تعصه فیما یصلحك؛ ثم لا تخف الله بعد ذلك! فإنه لا یظلم أحدا، و لا یعدّبه فوق استحقاقه ابدا؛ ألا ان تخاف سوء العاقبة بأن تغیر او تبدل؛ فإن اردت أن یؤمنك الله سوء العاقبة، فاعلم أن ما تأتیه من خیر فبفضل الله و توفیقه، و ما تأتیه من سوء فیامهال الله و إنظاره إیاك، و حلمه و عفوہ عنك (حسن بن علی علیه السلام، ۱۴۰۹: ۲۶۵)

در این سخن، امام علیه السلام به ما می‌آموزد که ترس از مهربان کریم معنایی ندارد و باید از

گناهان خود ترسید؛ زیرا آثار این گناهان همراه ماست و عذاب، در حقیقت، تجسم همین اعمال زشت ما است. همچنین باید از عدالتی ترسید که به خاطر ستم به دیگران به سراغ ما خواهد آمد. همچنین امام علیه السلام توصیه می‌کند که اگر از فرجام بد خویش می‌ترسیم و نگران ناپایداری‌های خود هستیم، به این نکته توجه کنیم که هر کار نیکی به فضل و توفیق اوست و هر بدی، در فرصت و مهلتی است که او داده و از سر عفو و گذشت اوست.

ترس «مخبت» از گناهان و ضعف‌ها و نگرانی‌اش از عاقبت کار خویش است. این ترس برخاسته از دقت‌ها و دریافت‌های تازه اوست؛ دقتی که حساب متفاوتی از کوتاهی‌ها به دست می‌دهد. از نگاه ما، «محسن» راه را تا به پایان پیموده و نه فقط نگاه، بلکه احساس و عمل خود را نیز با خواسته حق هماهنگ کرده است و حتی در میان خوب‌ها، خوب‌ترین را انتخاب می‌کند. اما معیارهای عقلانی، ایمان، ابتلائات گذشته و حتی عبرت از دیگران هر کدام می‌تواند خیال آدمی را آشفته کند.

۱. معیارهای عقلانی و دقیق، کوتاهی او را نیز برملا کرده، ترس را در جان او می‌کارد؛ زیرا در ارزیابی عمل، نباید فریب حجم عمل را خورد و باید به توان و امکانات فرد نظر داشت. اگر فرصت‌های نقدشده را محاسبه می‌کنیم، باید به فرصت‌های ازدست‌رفته نیز فکر کنیم. این محاسبه جایی دقیق می‌شود که با مرور گذشته، زمینه‌های مناسبی را بیابیم که استفاده نشد و استعدادها را خوبی را به یاد بیاوریم که بر روی آن‌ها سرمایه‌گذاری نکردیم. این‌ها هر یک می‌توانست راهی باشد به فرصت‌های بیشتر؛ یک سلام، که نکردیم و یک ارتباط، که در برقراری آن کوتاهی شد، می‌توانست زمینه را برای به راه آوردن صدها نفر فراهم کند. این‌گونه محاسبه‌ها است که کوهی از کارهای نشده را در برابر چشم ظاهر می‌کند و فعالیت‌های انجام‌شده را حقیر جلوه می‌دهد.

افزون بر این، در ارزیابی کارها باید به هدف و خواسته‌های خود نیز توجه کنیم. آیا مزد این کارها، بهشت‌های بزرگ پروردگار و رضا و رضوان اوست؛ مگر در کلام امام علی علیه السلام نیامده است که: «أَهْ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ» (شریف رضی، ۱۴۰۶: ۴۸۰-۴۸۱). این کدام راه طولانی و سفر دور دست است که توشه علی علیه السلام برای آن کافی نیست.

مقایسه‌های دیگری نیز به سالک کمک می‌کند تا تصویر درستی از کار خویش داشته باشد؛ مقایسه خود با کسانی که برای هدف‌های کوچک و حقیر با تمام توان می‌کوشند و مقایسه با خود، هنگامی که برای اهداف دیگر تلاش می‌کنیم. این مقایسه‌ها پرده‌های توهم را کنار می‌زند و کوتاهی‌ها را نشانمان می‌دهد. دیدن کوتاهی‌ها «محسن» را به اضطراب و «وجل» دچار می‌کند و زمینه‌ای برای غرور و عجب باقی نمی‌گذارد.

۲. عشق نیز ترس از حرمان را و شوق وصال را به همراه دارد. این عشق و ایمان است که اخبات و خشوع را پدید می‌آورد. در دعای سحر حضرت سجاد علیه السلام آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خُشُوعَ الْإِيمَانِ قَبْلَ خُشُوعِ الدُّلِّ فِي النَّارِ؛ خدایا از تو می‌خواهم که قبل از آن‌که با ذلت در آتش بسوزم و به خشوع و شکستگی برسم، با عشق تو به خشوع برسم» (طوسی، ۱۴۱۱: ۵۹۸/۲). ترس عاشق، ترسی شیرین است؛ ترسی که زمزمه، خلوت و راز و نیاز را به دنبال دارد؛ ترسی که به دلیل کرامت حق جز با عزت همراه نخواهد شد: «عن علی علیه السلام في ليلة الهيرير: اللَّهُمَّ أَلْبِسْنِي خُشُوعَ الْإِيمَانِ بِالْعِزِّ قَبْلَ خُشُوعِ الدُّلِّ فِي النَّارِ» (ابن طاوس، ۱۳۷۶: ۹۸).

۳. فشارها و درگیری‌ها ظرفیت هر فرد را نشان می‌دهد و ضعف‌ها و قوت‌ها را پیش چشم می‌آورد. ابتلائات حق، نقاط ضعف را هدف قرار می‌دهد و پرده‌ها را کنار می‌زند و بی‌پایه بودن ادعاها را به رخ می‌کشد. سختی‌ها یک‌گونه نیست: «عن علی علیه السلام: الصَّبْرُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجِهٍ فَصَبْرٌ عَلَى الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمُعْصِيَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳ الف: ۳۰۲/۱)، دستورات حق یک‌چهره و رنگ ندارد و ابتلائات او متفاوت است؛ همین است که تمامی موجودی ما را نشانمان داده، کبر و غرور را از دل‌هایمان بیرون ریخته، نرمی و فروتنی را در آن جای می‌دهد. این تجربه‌ها است که نگرانی از آینده و عاقبت کار را سبب می‌شود.

عن علی علیه السلام: ... لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحْتَبِرُ عِبِيدَهُ بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَ يَتَعَبَّدُهُمْ بِالْوَأَنِ الْمَجَاهِدِ وَ يَبْتَلِيهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ إِخْرَاجًا لِلتَّكْبُرِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ إِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي أَنْفُسِهِمْ (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۰۰/۴-۲۰۱).

۴. برای دیدن آینده خویش می‌توان به عاقبت گذشتگان و وضعیت امروز کسانی نگریست که دیروز شرایط ما را داشتند. عبرت، آموزشی است که از مشاهده دقیق زندگی

دیگران می‌توان داشت. در آیات بسیاری به درس گرفتن از عاقبت دیگران دعوت شده‌ایم و این درس‌ها می‌تواند ترس‌هایی پرثمر باشد و اخبات را نتیجه دهد.

گفتار سوم: جایگاه اخبات

برای اثبات اخبات به عنوان یک مرحله از سلوک می‌توان از قرآن، روایات و بیان تحلیلی مدد جست.

۱. ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيُذَكَّرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيمَةٍ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ * الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (حج/۳۴-۳۵)

در این آیه، پس از اشاره به قرار دادن مناسکی برای اقوام مختلف در توجه به خدا به هنگام استفاده از حیوانات اهلی، از این نکته استفاده کرده، اشتراک معبود میان همه این گروه‌ها را نتیجه می‌گیرد و از همگان می‌خواهد که از او بپذیریم و فروتنان خاشع را بشارت می‌دهد؛ و در ادامه، آنان را با چند وصف توصیف می‌کند. پیش‌تر گفتیم که برپا کردن نماز و انفاق از اوصاف مشترک مؤمنان، متقیان، محسنان و این گروه تازه یعنی مخبتان است. وصف «صبر بر حادثه‌ها» آنان را به صف محسنان می‌رساند و وصف «ترسان شدن به هنگام یاد خدا» موجب تمایز آنان از محسنان می‌شود و گروه تازه را مشخص می‌کند.

۲. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآخَبُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (هود/۲۳)

در این آیه، با دو وصف پرتکرار «کسانی که ایمان آوردند» و «رفتارهای شایسته انجام دادند» مواجه هستیم. این اوصاف دربرگیرنده همه کسانی می‌شود که دارای دو جنبه «ایمان» و «رفتار شایسته» هستند. وصف نخست، تحول در ذهنیت - اسلام - و گرایش - ایمان - را در بر می‌گیرد و وصف دوم، تحول در رفتار را در همه سطوح در خود جای می‌دهد. به عبارت دیگر، این ویژگی‌ها از «مسلم» تا «محسن» را شامل می‌شود (غنوی، طرح «از اسلام تا

رضوان»^۱ و افزوده شدن وصف «اخبات» از توجه به گروهی فراتر خبر می‌دهد؛ گروهی که ویژگی اساسی آن‌ها، با وصف «اخبات» نشان داده شده است و می‌توان آنان را «مخبتین» نامید. ۳. ﴿وَأَزَلَّتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ * هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ * مَن خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ * ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ * لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾ (ق/۳۱-۳۵)

این آیه نیز شاید بتواند دلیلی بر مقام اخبات باشد. برای توضیح این ادعا باید به برخی نکات توجه داشت:

اولاً در آیه نخست از نزدیکی فاصله متقیان با بهشت خبر داده شده و در ادامه، از وعده این بهشت به همه کسانی خبر داده شده است که «أَوَّابٍ» و «حَفِيظٍ» باشند. از این بیان می‌توان نتیجه گرفت که بهشتی که از متقیان دور نیست، به کسانی خواهد رسید که از این دو ویژگی برخوردار باشند. به بیان دیگر، اهل تقوا با داشتن این دو ویژگی، به جایگاهی می‌رسند که لایق دستیابی به بهشت خواهند بود. اما این دو ویژگی چیست؟

ثانیاً واژه «أوبه» همانند واژه «توبه» به معنای بازگشت است: «أَوْبٌ: أصل واحد وهو الرجوع» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱/۱۵۲)؛ «قال الزجاج: الأواب: الكثير الرجوع» (ازهری، ۱۴۲۱: ۴۳۷/۱۵)؛ اما در خود معنای گناه را ندارد. تعبیر «أواب» از رجوع بسیار فرد خبر می‌دهد؛ کسی که در کنار همه دل‌مشغولی‌ها، دلش به سوی خدا بازمی‌گردد. این ویژگی کاملاً متناسب با تعبیری است که قرآن در مورد مختبان آورده است؛ یعنی «إذا ذكر الله وجلت قلوبهم»^۲. واژه «حفظ» به کوشش برای نگهداری از ارزش اطلاق می‌شود و «حفیظ» به کسی گفته می‌شود که چنین ویژگی و خصلتی را دارد. این تعبیر را می‌توان هم‌طراز احسان دانست (احسان در مورد کاری استعمال می‌شود که خوب و پسندیده باشد؛ از این رو، معنای آن «خوب انجام دادن کاری است که خود نیز رفتاری پسندیده باشد»). توضیح این‌که

۱. غنوی، امیر، سلوک اخلاقی: طرح‌های قرآنی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، در دست چاپ.

کارهای خوب نیز به شکل‌ها و شیوه‌های متفاوتی قابل انجام هستند و احسان، انجام کار خوب به شیوه و شکلی خوب است (غنوی، طرح «از اسلام تا رضوان»، مفهوم احسان)؛ زیرا محسن نیز توجهی خاص به مراقبت از ارزش عمل خویش دارد و نه فقط به مثبت بودن عمل، بلکه به مثبت بودن روش نیز می‌اندیشد.

در ادامه، این دو ویژگی برای کسانی ثابت شده است که در نهان از خدایی بیم دارند که امکانات را در اختیار ما قرار داده است - رحمان - و این ترس است که باعث می‌شود تا در استفاده از نعمت‌ها کمال دقت به خرج داده شود که رفتار محسنانه ریشه در چنین ترس و دغدغه‌ای در استفاده از فرصت‌ها دارد. وصف بعد، همراه داشتن دلی انابه‌گر است؛ دلی که مرتباً رو به سوی او کرده «نَابَ هَذَا الْأَمْرَ نَوْبَةً، أَيْ: نَزَلَ... أَنْابَ فُلَانٍ إِلَى اللَّهِ إِنَابَةً، فَهُوَ مَنِيبٌ، إِذَا نَابَ وَرَجَعَ إِلَى الطَّاعَةِ» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۳۸۱/۸)؛ «أَنْابَ إِلَى اللَّهِ، أَيْ أَقْبَلَ وَتَابَ» (جوهری، ۱۳۷۶: ۲۲۹/۱)؛ «الْإِنَابَةُ: الطَّاعَةُ وَ الرُّجُوعُ، أَنْابُوا إِلَى اللَّهِ» (صاحب ۱۰: ۴۰۹/۱۴۱۴)؛ «أَنْابَ يُنِيبُ إِنَابَةً فَهُوَ مُنِيبٌ، إِذَا أَقْبَلَ وَرَجَعَ» (ابن اثیر، ۱۳۶۷: ۱۲۳/۵). به راه او باز می‌گردد. «قلب منیب» همان دلی است که با قرار گرفتن در فضای ذکر، ترسان شده - و جل - به سوی حق باز می‌گردد.

۴. «عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنْ عَدْنَا رَجُلًا يَسْمَى كَلِيْبًا (كَلِيْبُ بِنِ مَعَاوِيَةَ الصَّيْدَاوِيِّ الْأَسَدِيِّ)» (کشی، ۱۴۰۹: ۳۴۰)؛ «فَلَا يَجِيءُ عَنْكُمْ شَيْءٌ إِلَّا قَالَ أَنَا أَسْلَمُ فَسَمِينَاهُ كَلِيْبًا بِتَسْلِيمِهِ قَالَ فَتَرَحَّمْ عَلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ قَالَ أَ تَدْرُونَ مَا التَّسْلِيمُ؟ فَسَكْتْنَا فَقَالَ هُوَ وَ اللَّهُ الْإِخْبَاتُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۳۹۱/۱؛ صفار، ۱۴۰۴: ۵۲۵)

در این صحیح، امام صادق عليه السلام تسلیم بودن در برابر فرمایشات معصوم عليه السلام را همان اخبات در آیه «... وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ» دانسته است. این تسلیم و تن دادن، چیزی فراتر از پذیرشی است که در مرحله اسلام در برابر دعوت دینی صورت می‌گیرد. خشوع و فروتنی نسبت به پروردگار خویش به معنای پذیرفتن هر چیزی است که مهر او را بر خود دارد. «اخبات» رسیدن به چنین درکی است؛ درکی فراتر از ایمان و عمل صالح. در برخی روایات، این

سطح از تسلیم را مرحله‌ای از ایمان شمرده‌اند که فراتر از تصدیق با عمل است (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۶/۲). این همان تسلیمی است که در روایات به «التسلیم لامر الله» تعبیر شده است؛ نکته‌ای که در شرح ملاصالح مازندرانی نیز آمده است (مازندرانی، ۱۳۸۲: ۱۶۴/۸)؛ و همان تسلیمی است که انبیای الهی درخواست رسیدن به آن را داشته‌اند: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا﴾ (بقره/۱۲۸)؛ و ﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (بقره/۱۳۱).

۵. بیان تحلیلی: در مراحل پیش از تحولاتی سخن گفتیم که گام به گام وجود فرد را درمی‌نوردد و ساحت‌های وجودی او را فتح می‌کند (غنوی، ۱۳۹۳: ۹۲)؛ پس از مواجهه با دعوت دینی، نگاه فرد به خود، هستی و نقش خویش متحول شده، با پذیرش این دعوت و همراهی با آن، مرحله نخست یعنی اسلام شکل می‌گیرد. دعوت دینی هدف‌های تازه و راه‌های جدیدی را پیش‌روی فرد قرار می‌دهد و تحول در ساحت شناخت به تحول در ساحت گرایش راه می‌برد؛ زیرا تغییر در برآورد ما از خوبی و بدی، به تحول در گرایش‌های ما می‌انجامد و این، نتیجه حاکم بودن «حب الخیر» بر گرایش‌های ما است. از این رو، پس از «اسلام» نوبت به «ایمان» می‌رسد و گرایش‌ها نیز دچار تحولی اساسی می‌شود. گام سوم، تحول در رفتار است که دنباله طبیعی تغییر در بینش و گرایش است. «تقوا» در ساحت سوم یعنی رفتار و عمل شکل می‌گیرد. در این مرحله، دغدغه اصلی یافتن و انجام وظیفه‌ای است که دین مشخص کرده است. این ساحت خود دو سطح دارد: اول، تطابق عمل با دستور حق؛ و دوم، یافتن مناسب‌ترین شکل برای انجام وظیفه. «احسان» در سطح دوم پا می‌گیرد و «محسن» کسی است که دغدغه‌هایش فراتر از «تقوا» رفته است

مرحله احسان همچنان در وادی عمل و ساحت رفتار قرار دارد و در معرض آفاتی است که عمل را تهدید می‌کند؛ آفاتی چون غفلت و غرور که قناعت و عجب را نیز در پی دارد. آنچه این آفت را کنار می‌زند، خشوع و احساس فرودستی است. اخبات رسیدن به این خشوع و شکستگی است و فراتر رفتن از آفات عمل. همین است که پس از عمل و «احسان»، نوبت به خشوع و «اخبات» می‌رسد.

خشوع باعث می‌شود کار خود را بزرگ نپنداشت و دچار آفاتی مانند غرور و کبر نشد. به این نکته در آیات ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ * الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (بقره/۴۵-۴۶) اشاره شده است. این آیه همگان را در معرض بزرگ پنداشتن عبادات دانسته و فقط خاشعان را مصون به شمار آورده است. خشوع ثمره دو باور است: باور به عظمت موقفی که در انتظار ماست: ﴿أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ﴾؛ و باور به راه طولانی‌ای که پیش روی خود داریم: ﴿أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

به بیان دیگر، درک ضعف فکر و عقل، انسان را به تسلیم به دین و وحی می‌کشاند - اسلام - و ایمان شاخه‌ای است که بر این تسلیم می‌روید: «عن علی رضی الله عنه: أصل الإيمان حسن التسليم لأمر الله» (آمدی، ۱۴۱۰: ۱۹۸)؛ اما در ادامه، این ایمان است که رشد کرده، فرد را به عمل و تسلیمی عمیق‌تر می‌رساند. این تسلیم یا «اخبات» گرچه میوه ایمان است، از دغدغه‌ای فراتر از عمل خبر می‌دهد:

عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ رضی الله عنه قَالَ سَمِعْتَهُ يَقُولُ الْإِيمَانُ مَا اسْتَقَرَّ فِي الْقَلْبِ وَ أَفْضَى بِهِ إِلَى اللَّهِ وَ صَدَقَهُ الْعَمَلُ بِالطَّاعَةِ لِلَّهِ وَ التَّسْلِيمِ لِأَمْرِ اللَّهِ (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۶/۲).

این تسلیم تازه از درک جدیدی خبر می‌دهد؛ درکی که «مخبت» نسبت به ضعف خود و کوتاهی عملش یافته است. باور عمیق به پروردگار و محبت به او، هنگامی که با درک ضعف خویش همراه شود، جز تسلیمی گوارا به بار نمی‌آورد.

گفتار چهارم: ویژگی‌های محبت

خصوصیات اهل اخبات را می‌توان در دو دسته جای داد: اول، صفاتی که قرآن از وجود آن در مراحل گذشته خبر داده و در مرحله اخبات به برجستگی خاصی رسیده‌اند؛ دوم، صفاتی که قرآن به مثابه امتیازات مرحله اخبات از آن‌ها یاد کرده است.

دسته نخست؛ برجستگی برخی صفات

در سلوک معنوی، سالک با وصول به یک منزل، تمامی کمالات منازل گذشته را نیز در خود دارد و این کمالات به ریشه‌هایی عمیق‌تر و استحکام بیشتر رسیده‌اند. این عمق و استحکام، حاصل تلاش‌هایی است که بر شناخت‌ها، گرایش‌ها و رفتارها اثری عمیق بر جای گذاشته

است. قرآن در توصیف «مخبتین» از اوصافی مشابه با «محسنین» استفاده کرده است، ولی به ظرافت، به تفاوت‌های آن دو نیز اشاره دارد. در هر دو مقام، عرصه‌های صبر و بردباری، نماز و انفاق مطرح شده‌اند؛ ولی اوصاف به‌کاررفته در دو عرصه اول، متفاوت است.

۱. در عرصه صبر، ویژگی محسن با فعل مضارع «یصبر» (یوسف/۹۰) توصیف شده است که بر استمرار این رفتار دلالت دارد. از این تعبیر صرفاً رفتار مستمر فهمیده می‌شود و دلالتی بر ریشه‌دار شدن این ویژگی و تغییر خلق و خو ندارد. اما در همین عرصه، در توصیف مخبتین از قالب اسم فاعل - «الصابرین علی ما اصابهم» - استفاده شده است که اتصاف فرد به این وصف و ثبوت آن را گوشزد می‌کند. این تفاوت از جهت مفهومی با توجه به ویژگی خشوع و فروتنی در مخبتین قابل توضیح است؛ زیرا نرمی و خشوع، از انعطاف شخصیت فرد حکایت دارد و تحمل فراز و فرودها را آسان‌تر می‌کند.

۲. در عرصه نماز و ارتباط با خدا، محسن با همان وصف اهل تقوا و اهل ایمان توصیف شده است: «یقیمون الصلاة» (بقره/۳؛ نمل/۳؛ لقمان/۴). این وصف نیز اگرچه با استفاده از تعبیر «اقامه» از اهتمام آنان به نماز خبر داده است، صرفاً به استمرار رفتار اشاره دارد. قرآن در توصیف مخبتین از تعبیر «مقیم الصلاة» بهره گرفته است که ثبوت و اتصاف را نشان می‌دهد. این تفاوت نیز از جهت مفهومی با توجه به انکسار و درک عمیق مخبتان از کوتاهی‌های خویش، قابل فهم است.

دسته دوم؛ کمالات خاص مخبتین

کمالاتی که قرآن صرفاً به مخبتین نسبت داده، در دو جا ذکر شده است: اول، «بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» ترسان شدن به هنگام یاد خدا؛ و دوم، «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ أَحْبَبُوا إِلَي رَّبِّهِمْ» آرامش یافتن با فروتنی در برابر پروردگار. این دو تعبیر برخی ویژگی‌های اهل اخبات را مشخص می‌کند:

۱. وجل؛ تعبیر نخست از تأثیر مستمر فضای ذکر و آمادگی و لطافت دل حکایت دارد. این لطافت ریشه در عشق، عبادات شبانه و دادوستدهای مستمر با لطف و عنایت حق دارد و همچنین نتیجه ابتلائاتی است که ناتوانی و احتیاج را نشان داده‌اند و همین است که با قرار

گرفتن در فضای ذکر، دغدغه‌هایش آغاز و دلش بی‌تاب می‌شود.

ریشهٔ اهتمام به نماز - المقیم للصلاة - را در همین لطافت و شکسته‌دلی می‌توان یافت. به همین جهت یکی از ترکیب‌های آشنای روایی در مورد اهل اخبات، «انابة المحبتين» (طوسی، ۱۴۱۱: ۲۷۲/۱؛ ۵۱۱/۲؛ ابن طاوس، ۱۴۱۱: ۲۰۲/۱؛ تقفی، ۱۴۱۰: ۸۴۸/۲) است که به دل متوجه ایشان و رجوع بی‌وقفه آنان به درگاه پروردگار اشاره دارد. به کار رفتن تعبیری مانند «وله»: «اللهم إن قلوب المحبتين إليك والهة» (ابن قولویه، ۱۳۵۶: ۴۰) و «حنین»: «اللهم إليك حنن قلوب المحبتين» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۴۲/۸۴) در توصیف حالات مخبتان نیز به همین اشتیاق و مهر درونی آنان دلالت دارد: «الولة: ذهاب العقل و الفؤاد من فقدان حبيب» (فراهیدی، ۱۴۰۹: ۸۸/۴)؛ «الحنین فی اللغة هو صوت من أصوات الابل تحدثها اذا اشتاقت الى أوطانها ثم كثر ذلك» (عسکری، ۱۴۰۳: ۱۹) و درخواست «ذکر المحبتين» از پروردگار «عن السجاد: اللهم اني أسألك... فؤز المكرمين و تفكر الذاكرين و ذکر المحبتين و إخبات المستقيمين» (ابن طاوس، ۱۴۱۱: ۲۳۶/۱) به اثربخشی و گران‌قدر بودن توجهات اشاره دارد.

۲. خشوع؛ واژه اخبات معنای خشوع را در خود دارد و خاشع با دو باور همراه است «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ * الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۶۷)؛ باور به مواجهه با مالک و مدبر خویش و باور به راهی که تا بی‌نهایت ادامه دارد. باور نخست او را به انتظار ملاقاتی بزرگ می‌کشاند؛ مواجهه و ملاقاتی که در هر دو عالم می‌توان آن را انتظار داشت. ملاقاتی که وعده آن را در دنیا به کسانی داده‌اند که رفتار شایسته و نیت خالص دارند: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف/۱۱۰)؛ و مواجهه دیگری که در جهانی دیگر آن را تجربه خواهند کرد: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق/۶). مؤمن با عشق و ترس به این ملاقات می‌اندیشد و عظمت این مواقف را درک می‌کند. باور دوم، تصویر راهی را در برابر چشم می‌آورد که هر توشه و ذخیره‌ای را کوچک و ناچیز می‌کند. درک عظمت موقف و دیدن دست‌های خالی خویش، جایی برای سرفرازی و عجب باقی نمی‌گذارد و

به خشوع و افتادگی می‌رساند.

۳. تواضع؛ واژهٔ اخبات در معنای خود مفهوم تواضع را نیز دارد: «أَخْبَتَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى: حَشِيٌّ وَ تَوَاضِعٌ» (موسی، ۱۴۱۰: ۱۲۶۲/۲). تواضع و فروتنی در برابر دیگران، اگر از زمینهٔ ذهنی برخوردار نباشد، صرفاً یک نمایش است و اگر در سنجش عملکرد خود و مقایسهٔ آن با عملکرد دیگران، حکم به برتری خود می‌کنم، تواضعی در کار نیست. اما هنگامی که ملاک «سعی» باشد، معلوم نیست که با همهٔ آورده‌ها پایین‌تر از همهٔ کسانی نبود که در ظاهر از آنان پیشی گرفته‌ایم. اگر ملاک سنجش، نه سرمایه‌ها و نه سودها، بلکه مقایسه‌های عقلانی باشد و نسبت میان سود و سرمایه در نظر گرفته شود، ترتیب‌ها بر اساس ظاهر نخواهد بود «قال الصادق علیه السلام کمال العقل فی ثلاثة التواضع لله و...» (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۲۴۴). افزون بر این، ابتلائات پروردگار، پرده‌های ظاهر را کنار زده، با نشان دادن گوشه‌ای از آلودگی‌ها و ضعف‌ها، همهٔ ادعاها را منتفی می‌کند. با آگاهی از درون خویش و درک آلودگی‌ها نمی‌توان خود را برتر از دیگرانی دانست که در ظاهر بر آنان مقدم شده‌ایم: «علی علیه السلام: حسب المرء... من تواضعه معرفته بقدره» (حلوانی، ۱۴۰۸: ۴۴؛ دیلمی، ۱۴۰۸: ۱۲۷).

۴. نرمی در برخورد؛ برخی نرم‌خویی را بخشی از معنای واژهٔ اخبات دانسته‌اند: «الْأَخْبَتُ: الْمَطْمَئِنُّ مِنَ الْأَرْضِ، ... ثُمَّ اسْتَعْمَلَ الْأَخْبَاتُ اسْتِعْمَالَ اللَّيِّنِ وَ التَّوَاضِعِ» (جوهری، ۱۳۷۶: ۲۴۷/۱). ایمان و عشق، نرم‌خویی را به دنبال دارد؛ عاشق در بند عشق است و این بند او را رام و آرام می‌کند:

قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ الْمُؤْمِنُونَ هَيِّنُونَ لَيِّنُونَ كَالْجَمَلِ الْأَيْفِ إِذَا قِيدَ أَنْقَادًا وَإِنْ أُيِّخَ عَلَى صَخْرَةٍ اسْتِنَاحٌ؛ شنیدم که (امام علیه السلام) می‌فرمود: مؤمنان رام و نرم‌خوی هستند؛ همانند شتر نری که مهار در بینی دارد؛ اگر او را بکشند، همراهی می‌کند و اگر بخواهند بر صخره‌ای به زانو بنشینند، می‌نشیند» (کلینی، ۱۴۰۷: ۲۳۴/۲).

افزون بر این، ابتلائات پرده از ضعف‌ها و ناتوانی‌ها برمی‌دارد و دیدن کاستی‌ها و شکستن ادعاها، فروتنی و تواضع و نرمی با دیگران را به دنبال می‌آورد.

۵. تسلیم؛ پیش‌تر گفتیم که در تعبیر «أَخْبَتُوا إِلَى رَبِّهِمْ» فروتنی و تسلیم در برابر

پروردگار خویش هست و این تسلیم در برابر امر و فرمان اوست. این امر، گاه در کلام پروردگار آمده است و گاهی در سخن معصومان است که مهر تأیید او را بر خود دارند. محبت در برابر همه این اوامر، تسلیم است (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۳۹۱).

۶. آرامش و اطمینان؛ بسیاری از تعبیر «أَحْبَبُوا إِلَيَّ رَبِّهِمْ» معنای آرامش و اطمینان به خدا را دریافته‌اند: «أنَّ المَحَبَّةَ هُوَ المَطْمَئِنُّ بِالِإِيْمَانِ؛ قوله تعالى: «أَحْبَبُوا إِلَيَّ رَبِّهِمْ» (هود/۲۳) أي اطمأنوا و سكنت قلوبهم و نفوسهم إليه» (طریحی، ۱۳۷۵: ۲/۱۹۹). آرامشی که در نماز او جلوه‌گر است.^۱ این آرامش با ترسان بودن او ناسازگار نیست؛ چراکه همین دغدغه‌ها است که او را به ذکر و توجه و به اطمینان و آرامش می‌رساند.

با این توضیحات، عمق رفتارهای متواضعانه اولیای پروردگار را می‌توان دریافت. در روایاتی که رفتارهای رسول خدا ﷺ را تصویر کرده‌اند، به‌خوبی این افتادگی و فروتنی دیده می‌شود. در کتاب مکارم/الأخلاق، تواضع رسول خدا ﷺ این‌گونه توصیف شده است:

هیچ‌کسی نزد مردم از پیغمبر ﷺ محبوب‌تر نبود و چون او را می‌دیدند، برایش بر نمی‌خاستند؛ چراکه می‌دانستند حضرت از این کارها خوشش نمی‌آید. در میان جمع اصحاب می‌نشست که تازه‌وارد نمی‌دانست پیغمبر ﷺ کدام است (از نظر وضع مجلس) از حضرت اجازه خواستیم که برایش نشیمن مخصوص قرار دهیم که غریبان او را بشناسند، اجازه داد و برایش دکه‌ای ساختیم که او بر آن می‌نشست و ما گرد او می‌نشستیم. چون یکی از اصحاب به ملاقات او می‌آمد، حضرت با او برمی‌خاست و جدا نمی‌شد تا طرف جدا و منصرف شود و برگردد؛ و چون یکی از اصحاب به وی می‌رسید و دست می‌داد، پیغمبر ﷺ دست خود را از دست او نمی‌کشید تا طرف قبلاً دست خود را درآورد و هرگز پای خود را در برابر هم‌نشینی دراز نکرد و هیچ‌کس در محضر او نمی‌نشست مگر این‌که وقتی می‌خواست برخیزد، پیغمبر به احترام او برمی‌خاست.

بر خاك می‌نشست و بر زمین غذا می‌خورد. شتران را عقال می‌بست. بیماران را عیادت،

۱. «أَحْبَبُوا إِلَيَّ رَبِّهِمْ». اطمأنوا إليه، و هو یصلی بخشوع و إخبات و خضوع و إنصات» (زمخشری، ۱۹۷۹: ۱۵۱).

جنازه‌ها را تشییع، و دعوت بندگان را اجابت می‌کرد. بر الاغ سوار می‌شد: در جنگ خیبر و بنی قریظه و بنی نضیر بر الاغ سوار بود. پیغمبر ﷺ به طرف مردی رفت که با او سخن گوید، مرد از هیبت او به لرزه افتاد، حضرت فرمود: آسوده باش که من سلطان نیستم؛ من فرزند آن کسی هستم که غذای ساده فقیرانه می‌خورد (طبرسی، ۱۴۱۲: ۱۶).

گفتار پنجم: آثار اخبات

آثار اخبات از دو راه قابل دستیابی است: نخست، بررسی آیات و روایات وارده درباره «اخبات» و «مخبت»؛ دوم، تأمل در بیاناتی که درباره هر یک از ویژگی‌های مخبتان وارد شده است؛ ویژگی‌هایی مانند «انابه» که از بحث «ویژگی‌های مخبتین» به دست آوردیم. پیامدهای تحقق هر یک از این ویژگی‌ها نیز از آثار اخبات تلقی می‌شود.

طریق نخست: آثار عنوان «مخبت»

الف) در قرآن

از «اخبات» در دو آیه گفت‌وگو شده است؛ آیه ۳۴ سوره حج و آیه ۲۳ سوره هود. آیه نخست با استفاده از واژه «المخبتین»، هم‌ردیف کردن اخبات با تسلیم در برابر حق و توصیف حالت مخبتان به هنگام ذکر پروردگار چند اثر اخبات را مشخص کرده است.

۱. تسلیم: پیش‌تر گفتیم که در مفهوم اخبات، فروتنی در برابر حق نهفته است. اثر فروتنی در برابر حق، پذیرش خواسته اوست؛ «تسلیم» بودن در برابر امر و نهی او و در برابر قضا و قدر او. آن‌جا که دستور او با کشش‌های ما سازگار نیست و آن‌جا که حوادثی ظاهر می‌شوند که توقع آن را نداریم و برای آن آماده نیستیم، مخبت زبان به اعتراض نمی‌آلاید و گرفتار تلاطم‌های درونی نمی‌شود.

هم‌ردیف قرار گرفتن اخبات با تسلیم در آیه ۳۴ سوره حج نیز همین معنا را افاده می‌کند؛ آیه مزبور ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ﴾، با تذکر این نکته آغاز می‌شود که برای هر امتی، آیینی قرار داده شده است تا نام خدا را بر آنچه از چارپایان روزی آنان کرده، به یاد آورند و این یکسانی در مناسک نشان از یگانگی خدای امت‌های مختلف دارد؛ از این رو،

مخاطبان را به پذیرا بودن نسبت به این خدای یگانه دستور داده است و به مخبتان بشارت می‌دهد. این تعبیر نشان می‌دهد که تسلیم بودن در برابر فرمان‌های خدای یگانه، از آثار رسیدن به جایگاه «اخبات» است.

واژه اخبات معنای «استواری و ثبات» را نیز در خود دارد؛ اثر استواری، وجود «امن و آرامش» در همه احوال و دوری از تزلزل‌ها است. آن‌جا که شرایط مطابق توقع ما است و آماده صحنه‌های پیشاروی هستیم، آرامش طبیعی است؛ اما به هنگام حادثه‌های غیرمترقبه و فشارهای سخت، این مخبت است که آرامش خود را از کف نداده، استوار به راه خود ادامه می‌دهد.

۲. خلوت و نجوا: نخستین وصف مخبتین در آیه، ترسی است که همواره به هنگام یاد پروردگار دل‌هایشان را فرامی‌گیرد. این دل‌های آماده در خلوت ذکر و یا در حادثه‌های درس آموز، حالات متفاوتی را تجربه می‌کند. اینان در صحنه نماز و عبادت، وضعیتی متفاوت دارند؛ نمازشان با دلی است سرشار از ترس و عشق؛ ترس از کوتاهی عمل و دشواری‌های پیشاروی و عشقی که سال‌ها محبت و رفاقت او را تجربه کرده است. هر جا که فضای ذکری هست، عشق سالک با ترس‌های زیبایی درمی‌آمیزد و خلوت‌ها و نجواهای پرباری را نتیجه می‌دهد.

۳. همراهان بهشت: آیه ۲۳ سوره هود، مخبتان را همراهان بهشت خوانده است؛ کسانی که از فراز و فرودها رها شده و به جایگاهی ثابت رسیده‌اند. آیات دیگر، از آثار اخروی رسیدن به این جایگاه - «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ» - خبر داده‌اند. قرآن اینان را قهرمانان مسابقه بزرگ هستی خوانده است: «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ» (حشر/۲۰)؛ که در جایگاهی برتر و استراحتگاهی نیکوتر قرار گرفته است: «أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا» (فرقان/۲۴)؛ و هر چه بخواهند در اختیار خواهند داشت: «لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (ق/۳۵).

ب) در روایات

در روایات، واژه «اخبات» و کلمات برگرفته از آن، اگرچه چندان پرتکرار نیستند، در همان موارد محدود، به صفات و رفتارهای خاصی از اهل اخبات اشاره شده است، حالاتی مانند

ذکر، انابه، وله و حنین. این واژه‌ها بخشی دیگر از حالات اهل اخبات را روشن می‌کند. محبت دلی سرشار از احساس دارد؛ همین است که بهره‌های بسیاری از خلوت و نجوای خود می‌برد. «انابه» یا رجوع مکرر به درگاه حق، اثر و نتیجه همان وجل و ترس خاصی است که محبت از آن برخوردار است. «وله» یا سرگشتگی و اشتیاق، نتیجه عشق توأم با ترس محبت است که میان او و محبوبش فاصله افتاده است و «حنین» ناله‌های این عاشق دورافتاده است.

انابه‌های مخبتان آثار دیگری نیز به دنبال دارد؛ زیرا انابه، عرض نیاز به درگاه پروردگار است و چنین تقاضایی بی‌جواب نمی‌ماند. انابه هم با هدایتی هم‌زمان پاسخ می‌گیرد ﴿يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾ (شوری/۱۳) و هم به هدایت‌هایی در آینده می‌انجامد ﴿يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ﴾ (رعد/۲۷)؛ چراکه این رجوع‌ها و استغاثه‌ها محتاج حمایت و راهنمایی است تا مسیر خود را بیابد و خرابی‌های گذشته را اصلاح و پیچیدگی‌های روانی را برطرف کند. هدایت‌های هم‌زمان، این انابه‌های ادامه‌دار را به مقصد می‌رساند. همچنین این تضرع‌ها، در ادامه نیز با بهره‌هایی همراه است؛ زیرا نشان از آمادگی برای حرکت داشته، به دستگیری و راهنمایی حق راه می‌برد. همین هدایت‌ها است که گاه در قالب جلوه کردن یک آیه و نشانه ظاهر می‌شود: ﴿هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ﴾ (غافر/۱۳)؛ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ﴾ (سبأ/۹)؛ و گاهی در شکل باز کردن چشم فرد - ﴿تَبْصِرَةً﴾ - و زنده کردن یک یاد - ﴿ذِكْرَى﴾ - در دل او: ﴿تَبْصِرَةً وَ ذِكْرَى لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ﴾ (ق/۸) یا به صورت بشارت‌هایی که در اوج فشار، آرامش را به ارمغان می‌آورد: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى﴾ (زمر/۱۷).

طریق دوم: آثار عناوین مندرج

در بحث ویژگی‌های محبت گفته شد که مفاهیم خشوع، تواضع، نرم‌خویی و تسلیم، همگی در عنوان «محبت» درج شده‌اند. آثار هر یک از امور فوق را می‌توان آثار اخبات تلقی کرد.

۱. آثار خشوع

خشوع را سربه‌زیر انداختن: «يُقَالُ خَشِعَ، إِذَا تَطَامَنَ وَ طَاطَأَ رَأْسَهُ» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۸۲/۲)، به زمین چشم دوختن، پایین آوردن صدا: «قال الليث: خشع الرجل يخشع خشوعاً إذا رمى ببصره إلى الأرض» (ازهری، ۱۴۲۱: ۱۰۸/۱)، «خَشِعَ يَخْشَعُ رَمَى بِبَصَرِهِ نَحْوَ الْأَرْضِ، وَ خَفَضَ صَوْتَهُ» (ابن سیده، ۱۴۲۱: ۱۲۹/۱)، و آرام گرفتن: «خَشِعَ... هُوَ مَا حُوذُ مِنْ (خَشَعَتِ) الْأَرْضُ: إِذَا سَكَتَتْ وَ اطْمَأَنَّتْ» (فیومی، ۱۴۱۴: ۱۷۰) معنا کرده‌اند. این رفتارها حکایت از ترس فرد دارد: «عند بعضهم أن الخشوع لا يكون الا مع خوف الخاشع المخشوع له و لا يكون تكلفاً و لهذا يضاف الى القلب... و قد يجوز أن يخضع الانسان تكلفاً من غير أن يعتقد أن المخشوع له فوقه و لا يكون الخشوع كذلك» (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۴۴)؛ ترسی که این حالت‌ها و این رفتارها نشانه آن است. در ورای این ترس، گمان و باوری نهفته است؛ گمان و باور به مواجهه‌ای که با مالک و مدبر خویش دارند: «يظنون أنهم ملاقوا ربهم»، و راه درازی که پیش‌روی آن‌ها است: «أنهم اليه راجعون» (بقره/۴۶). این ذهنیت آثار گسترده‌ای بر رفتارها خواهد داشت.

خاشع با درک عظمت موقف و عظمت راهی که پیش‌روی خود دارد، کارهای خود را بزرگ نپنداشته، زمینه‌ای برای غرور و عجب ندارد. او با این دغدغه‌ها، هنگامی که در جایگاه عبادت قرار می‌گیرد، حالتی متفاوت می‌یابد. او خود را مواجه با پروردگارش می‌بیند؛ مالک و تدبیرگر همه نعمت‌ها، لطف‌ها، رفق‌ها و آمرزش‌ها تا امروز. این تصویر سرشار از عشق با تصویری از راه بی‌انتهای نیازهای بی‌شمار همراه شده است که دغدغه‌های فراوان و خواسته‌های بسیار به دنبال دارد. خشوع در نماز، چنین فضایی را در نمازگزار ایجاد می‌کند؛ نماز و فضایی که عامل اول در رستگاری آدمی است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ» (مؤمنون/۱-۲)؛ چراکه با عمق بخشیدن به ارتباط بنده با پروردگارش به سایر اعمال نیز روح و معنا می‌بخشد.

در سخنان پیامبر ﷺ چهار علامت برای فرد خاشع ذکر شده است:

عن النبي ﷺ: «عَلَامَةُ الْخَاشِعِ فَأَرْبَعَةٌ مَرَابَعَةُ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَ رُكُوبُ الْجَمِيلِ وَ التَّفَكُّرُ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْمُنَاجَاةُ لِلَّهِ؛

علامت خاشع چهار چیز است: در پنهان و آشکار مراقب خدا بودن، رفتار زیبا داشتن، به روز بازپسین اندیشیدن و با خدا مناجات داشتن (ابن شعبه، ۱۴۰۴: ۲۰).

تعبیر علامت در مورد آثاری به کار می‌رود که با کمک آن‌ها می‌توان از تحولی آگاه شد که به واقع در درون فرد رخ داده است. سخن‌ها و رفتارها را می‌توان آراست، اما علامت‌ها دروغ نمی‌گویند. در کلام پیامبر ﷺ به چهار علامت خشوع اشاره شده که هر یک به زمینه‌ای متفاوت ارتباط دارد.

۱-۱. مراقب خدا بودن در پنهان و آشکار؛ خشوع، از ترسی حکایت می‌کند که نمود آن را در صدا و نگاه فرد می‌توان مشاهده کرد: «الخشوعُ فی الصَّوْتِ و البصر» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۱۸۲/۲). این ترس برخاسته از آینده‌نگری است که فرد در ارتباط خود با خدا دارد؛ آینده‌ای که ما هرروز دست به کار ساختن آن هستیم. این ترس است که باعث می‌شود او نگران این وجود حاضر و ناظر باشد و به خواست او و به رضایت و غضب او بیندیشد. این علامت را در حالت و نگاه خود در هنگامه‌های غضب و شهوت می‌توان یافت. وقت امتحان دیگر، در جایی است که از تو غافل است. کلمه‌ها، حالت‌ها و رفتارهای او در آن لحظه‌ها می‌تواند قرینه‌ای بر مراقبت یا بی‌توجهی فرد باشد.

۱-۲. کردار زیبا؛ انتخاب روش‌ها و رفتارهای زیبا اتفاقی نیست و حاصل معیارهای درست و انتخاب‌های دقیق است. زیبایی رفتارها و انتخاب‌ها حاصل نگاه دوراندیشانه خاشع و دل‌نگران اوست که در بحث از آیه ۴۵ و ۴۶ سوره بقره به آن اشاره شد. توجه به خواست حق و تلاش برای جلب رضایت او، زمینه‌ساز رسیدن به معیارهای درست و انتخاب‌های دقیق است.

۱-۳. برای روز قیامت اندیشیدن؛ خشوع، حاصل آینده‌نگری و آگاهی است. روز قیامت، در چنین رویکردی، اهمیتی فوق‌العاده می‌یابد؛ زیرا روز آغاز زندگی ابدی و رسیدگی به رفتارهای گذشته است؛ روزی است که سرشار از صحنه‌های زیبا و هولناک است و حاصل تمام تلاش‌ها را می‌توان یکجا ملاحظه کرد. باور به چنین موقفی، ذهن و دل را درگیر و آدمی را با سؤال‌های مختلفی مواجه می‌کند و تفکر را به حرکت وامی‌دارد؛ تفکر درباره آن

روز و درباره مسیری که برای آن روز باید پیمود.

۱-۴. مناجات با خدا؛ هر سه نکته پیش یعنی باور به وجود خدای حاضر ناظر، تلاش برای رفتار زیبا و نگرانی نسبت به آینده و روز واپسین، زمینه ساز گفت و گو و نجوا با خدا است. در این صحنه ها است که از قصه ها و غصه ها سخن گفته و از او چاره جویی می شود.

۲. آثار تواضع

تواضع اظهار کوچکی در برابر دیگری است. تواضع یعنی دیگری را در جایگاه برتر نشاندن و به گونه ای رفتار کردن که گویی او بالاتر از ما است: «التواضع اظهار قدرة من يتواضع له سواء كان ذا قدرة على المتواضع أو لا، ألا ترى أنه يقال العبد متواضع لخدمته أي يعاملهم معاملة من لهم عليه قدرة» (عسکری، ۱۴۰۰: ۲۴۴/۱). تواضع حقیقی آن جا شکل می گیرد که با سنجش درست، عملکرد خویش را ارزیابی کرده، به ضعف ها و ناتوانی خود وقوف پیدا کنی و در مقایسه با دیگران، خود را پایین تر بشماری؛ چراکه با ارزیابی ها به فرودستی خود باور داشته و خوبی های دیگری را به درستی دیده ای. این رفتار در روایات زیادی مورد توجه قرار گرفته و آثار فردی و اجتماعی زیادی برای آن شمارش شده است.

۱-۲. آثار فردی: تواضع آثار گسترده ای بر فرد دارد؛ در چگونگی استفاده از نعمت ها و در ارتباط او با پروردگارش.

۱-۱-۲. اثر تواضع بر امکانات انسان: متواضع به ضعف و کوتاهی خود، باور دارد؛ از این رو، گرفتار غرور و عجب نمی شود و به قناعت به وضع موجود نیز دچار نمی شود. همین است که به حرکت و استفاده درست از امکانات روی می آورد. این نگاه و رویکردی است که نعمت ها را به تمامیت می رساند. در کلام امام علی علیه السلام آمده است: «بِالتَّوَّاضِعِ تَتِمُّ النُّعْمَةُ» (شریف رضی، ۱۴۱۴: ۵۰۸). تواضع، حرکت و بهره گیری از امکانات را به دنبال دارد و عقلانی ترین سلوک را سبب می شود. همچنین فرموده اند: «تَوَّاضِعٌ لِلْحَقِّ تَكُنُّ أَعْقَلَ النَّاسِ» (همان). فروتنی در برابر حق به معنای تن دادن به آن است و تواضع در برابر حق به معنای برتر نهادن آن از هوس، فکر و عقل خویش است و پذیرفتن آن از هر کسی که سخن حق بگوید. این روحیه فرد را به سطحی از عقلانیت می رساند «قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: كَمَالَ الْعَقْلِ فِي

ثَلَاثَةٌ التَّوَّاضِعُ لِلَّهِ وَحُسْنُ الْبَيْعِينَ وَ الصَّمْتُ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳:ب: ۲۴۴) که از توان فکر و سنجش خویش فراتر رفته، از فکر و سنجش دیگران نیز بهره ببرد و «اولوا الالباب» باشد: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ * أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ (زمر/۱۷-۱۸).

۲-۱-۲. اثر تواضع بر سلوک آدمی و ارتباط با خدا: تواضع حتی در سطح اخلاق انسانی، ارزشی خاص دارد. دستیابی به ارزش‌هایی چون بزرگی و شخصیت، در گرو این افتادگی و فروتنی است: «عن علی رضی الله عنه: مَنْ تَوَاضَعَ قَلْبُهُ لِلَّهِ لَمْ يَسْأَمْ بَدْنُهُ [مِنْ] طَاعَةِ اللَّهِ» (کراجکی، ۱۴۱۰: ۲۷۸/۱)؛ و گردن‌فرازی و تکبر از ناتوانی و ضعف‌هایی خبر می‌دهد که این رفتارها، پوششی بر آنها است. زندگانی متواضعانه، دل را خاشع می‌کند: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ ... فَلَمَّا بَلَغَ النَّبِيُّ ص قَالَ لِأَصْحَابِهِ... إِنَّ التَّوَّاضِعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَزِفْعَكُمُ اللَّهُ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳:ج: ۲۳۹)؛ «عن الصادق رضی الله عنه: قَالَ: فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ رضی الله عنه يَا دَاوُدُ كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۲۳/۲)؛ و ریشه رفتارها و خصلت‌های ناپسندی مانند کبر: «عن علی رضی الله عنه: ضَاوُوا الْكِبْرَ بِالتَّوَّاضِعِ» (لیثی، ۱۳۷۶: ۳۰۹) و فخر فروشی را خشک می‌کند: «عن الرضا رضی الله عنه: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله... يَا أَبَا ذَرٍّ إِنِّي أَلْبَسُ الْغَلِيظَ وَ أَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ وَ أَلْعُقُ أَصَابِعِي وَ أُرْكَبُ الْجِمَارَ بِغَيْرِ سَرْجٍ وَ أُرْدِفُ خَلْفِي فَمَنْ رَغِبَ عَنِّي فَلَيْسَ مِنِّي يَا أَبَا ذَرٍّ الْبَيْسُ الْحَشِينُ مِنَ اللَّبَائِسِ وَ الصَّفِيقُ مِنَ الثِّيَابِ لِئَلَّا يَجِدَ الْفَحْرُ فِيكَ مَشْلُكًا» (طبرسی، ۱۴۱۲: ۱۱۵).

تواضع ارتباط مؤمن با پروردگارش را دچار تحول می‌کند؛ چراکه عشق و ایمان به خدا، هنگامی که با احساس کوتاهی در عمل همراه می‌شود، جایی برای خستگی و کنار کشیدن باقی نمی‌گذارد: «عن علی رضی الله عنه: مَنْ تَوَاضَعَ قَلْبُهُ لِلَّهِ لَمْ يَسْأَمْ بَدْنُهُ [مِنْ] طَاعَةِ اللَّهِ» (کراجکی، ۱۴۱۰: ۲۷۸، ۱)؛ و این تلاش‌گر متواضع به رفعت و قرب نایل می‌شود: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه قَالَ: ... فَلَمَّا بَلَغَ النَّبِيُّ ص قَالَ لِأَصْحَابِهِ... إِنَّ التَّوَّاضِعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رِفْعَةً فَتَوَاضَعُوا يَزِفْعَكُمُ اللَّهُ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳:ج: ۲۳۹)؛ «عن الصادق رضی الله عنه: قَالَ: فِيمَا أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى دَاوُدَ رضی الله عنه يَا دَاوُدُ كَمَا أَنَّ أَقْرَبَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَوَاضِعُونَ كَذَلِكَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْمُتَكَبِّرُونَ» (کلینی، ۱۴۰۷:

۱۲۳/۲).

۲-۲. آثار اجتماعی: همان‌گونه که حالت عجب، کبر و تفاخر، به تخریب روابط اجتماعی می‌انجامد، حالت‌های فرد متواضع و رفتارهای او، تأثیری عمیق در رابطه او با دیگران بر جای می‌گذارد. سلامتی که متواضع در حالت و رفتار خویش دارد، فضای اجتماع را نیز به سوی سلامت می‌کشانند: «التَّوَّاضُّعُ يُرْشِدُ إِلَى السَّلَامَةِ» (لیثی، ۱۳۷۶: ۶۹)؛ زیرا حسادت را منتفی می‌کند: «عن الهادی علیه السلام: التَّوَّاضُّعُ نِعْمَةٌ لَا يُحْسَدُ عَلَيْهَا» (ابن شعبه، ۱۴۰۴: ۴۸۹)؛ رفاقت‌ها را حفظ می‌کند: «قَالَ الرِّضَا علیه السلام: اصْحَبِ السُّلْطَانَ بِالْجِدِّ وَ الصَّدِيقَ بِالتَّوَّاضُّعِ...» (حلوانی، ۱۴۰۸: ۱۳۳)؛ و محبت را در دل دیگران می‌کارد: «ثَلَاثٌ يُوجِبْنَ الْمَحَبَّةَ: حُسْنُ الْخُلُقِ، وَ حُسْنُ الرَّفْقِ، وَ التَّوَّاضُّعُ» (لیثی، ۱۳۷۶: ۲۱۲)؛ «عنه علیه السلام: ثَمَرَةُ التَّوَّاضُّعِ الْمَحَبَّةُ» (آمدی، ۱۴۱۰: ۳۲۷)؛ و فضای روابط اجتماعی را محترمانه و به دوراز حساسیت‌ها کرده، مهم‌ترین عوامل لازم برای نظم اجتماعی را فراهم می‌کند: «عن علی علیه السلام: بِخَفْضِ الْجَنَاحِ تَنْتَظِمُ الْأُمُورُ» (همان: ۳۰۲). تواضع بزرگان، محبت آنان را دل‌ها می‌نشانند و این محبوبیت، به توجه عموم به فضایل ایشان و نشر این فضیلت‌ها و در نهایت، به تغییر در رفتارهای اجتماعی می‌انجامد: «عن علی علیه السلام: التَّوَّاضُّعُ يَنْشُرُ الْفَضِيلَةَ» (همان: ۳۶)؛ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ خَطَبَ عَلِيُّ علیه السلام النَّاسَ وَ عَلَيْهِ إِزَارُ كَرْبَائِسٍ غَلِيظٌ مَوْقُوعٌ بِصُوفٍ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَ يَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُ» (شریف رضی، ۱۴۱۴: ۴۸۶)؛ «عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله خَمْسٌ لَا أَدْعُهُنَّ حَتَّى الْمَمَاتِ الْأَكْلُ عَلَى الْحَضِيضِ مَعَ الْعَبِيدِ وَ رُكُوبِي الْحِمَارَ مُؤَكَّفًا وَ عَيْرٌ مُؤَكَّفٌ وَ حَلْبِي الْعَنْزَ بِيَدِي وَ لُبْسُ الصُّوفِ وَ التَّسْلِيمُ عَلَى الصَّبِيَّانِ لِتَكُونَ سُنَّةً مِنْ بَعْدِي» (شیخ صدوق، ۱۳۷۶: ۷۲).

در روایات تأکید زیادی بر تأثیر تواضع بر فراتر رفتن فرد - رفعت - و بلندمرتبتگی او - شرافت - شده است. واژه «رفعت» به تغییری واقعی اشاره دارد که در وجود فرد رخ داده است و او را به جایگاهی برتر در فضای سلوک می‌رساند؛ اما واژه «شرافت» ظاهراً به جایگاه اجتماعی مربوط می‌شود و از برتری در فضای جامعه خبر می‌دهد.

پیش‌تر گفتیم که متواضع در ورای رفتار ظاهری، به فرودستی و کوتاهی عمل خویش باور دارد. این باور به او ظرفیت قرار گرفتن در جایگاهی برتر را می‌دهد. در حدیثی قدسی

خطاب به موسی آمده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى عليه السلام أَنْ يَا مُوسَى أ تَدْرِي لِمَ اضْطَفَيْتُكَ بِكَلَامِي دُونَ خَلْقِي قَالَ يَا رَبُّ وَ لِمَ ذَلِكَ قَالَ فَأَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي قَلْبْتُ عِبَادِي ظَهراً لِبَطْنٍ فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحَداً أَذِلَّ لِي نَفْساً مِنْكَ يَا مُوسَى إِنَّكَ إِذَا صَلَّيْتَ وَصَعْتَ خَدَّكَ عَلَى التُّرَابِ أَوْ قَالَ عَلَى الْأَرْضِ (كليني، ۱۴۰۷: ۱۲۳/۲).

آنچه موسی را لایق آن کرد که با خدا سخن بگوید، شدت تواضع او بود و همین تواضع به او این ظرفیت را می داد تا بدون مبتلا شدن به غرور، مخاطب سخنان پروردگار شود. تواضع خود نه فقط ارزش است: «عن علی عليه السلام: كَفَى بِالْتَّوَّاضِعِ رِفْعَةً» (آمدی، ۱۴۱۰: ۵۲۱)، بلکه درک عمیق فرد از اندازه های خویش و واقعیت هستی را نشان می دهد. آنچه به هر جایگاهی زیبایی می بخشد، فروتنی و تواضع است: «عن علی عليه السلام: زِينَةُ الشَّرِيفِ التَّوَّاضِعُ» (کراجکی، ۱۴۱۰: ۳۲۰/۱)؛ «عنه عليه السلام: بِالْتَّوَّاضِعِ تَكُونُ الرُّفْعَةُ» (آمدی، ۱۴۱۰: ۲۹۶)؛ «عنه عليه السلام: بِالْتَّوَّاضِعِ تُزَانُ الرُّفْعَةُ» (آمدی، ۱۴۱۰: ۲۹۷)؛ زیرا فروتنی، نشان از بی اعتنایی نسبت به آن جایگاه داشته، از بلندی نگاه فرد خبر می دهد: «عن علی عليه السلام: حَاصِلُ التَّوَّاضِعِ الشَّرْفُ» (آمدی، ۱۴۱۰: ۳۵۱).

تواضع در نگاه عموم نیز یک ارزش است: «عنه عليه السلام: كَفَى بِالْتَّوَّاضِعِ شَرَفًا» (آمدی، ۱۴۱۰: ۵۲۰)؛ و این رویکرد به تدریج جایگاه فرد در جامعه را بالا می برد: «عنه عليه السلام: التَّوَّاضِعُ سَلَّمَ الشَّرْفِ» (آمدی، ۱۴۱۰: ۵۷)؛ «عنه عليه السلام: بِكَثْرَةِ التَّوَّاضِعِ يَتَكَمَّلُ الشَّرْفُ» (لیثی، ۱۳۷۶: ۱۸۸). صاحبان قدرت و جایگاه اجتماعی با تواضع، به حرمت تازه ای در نزد مردم نایل می شوند: «عنه عليه السلام: لَا يَكْمُلُ الشَّرْفُ إِلَّا بِالسَّخَاءِ وَ التَّوَّاضِعِ» (آمدی، ۱۴۱۰: ۷۸۶)؛ «عنه عليه السلام: تَوَّاضِعُ الشَّرِيفِ يُوجِبُ كَرَامَتَهُ» (همان: ۳۲۵)؛ «عنه عليه السلام: وَجِيهُ النَّاسِ مَنْ تَوَّاضَعَ مَعَ رِفْعَةٍ وَ ذَلَّ مَعَ مَنَعَةٍ» (آمدی، ۱۴۱۰: ۷۲۶)؛ «عنه عليه السلام: مَا تَوَّاضَعَ أَحَدٌ إِلَّا زَادَهُ اللَّهُ جَلَالَةً» (لیثی، ۱۳۷۶: ۴۷۷)؛ زیرا از بلندنظری و بی اعتنایی آنان به قدرت خبر می دهد و باعث می شود قدرت فرد را آلوده نکند: «عنه عليه السلام: يَحْتَاجُ الشَّرْفُ إِلَى التَّوَّاضِعِ» (لیثی، ۱۳۷۶: ۵۵۰)؛ «عنه عليه السلام: التَّوَّاضِعُ زَكَاةُ الشَّرْفِ» (آمدی، ۱۴۱۰: ۵۲)؛ و بلکه بر دامنه قدرت او نیز بیفزاید: «عن الصادق عليه السلام: لَا تَكْمُلُ

هَيْبَةُ الشَّرِيفِ إِلَّا بِالْتَوَاضِعِ» (حلوانی، ۱۴۰۸: ۱۰۷).

۳. آثار نرم‌خویی

تندی، غضب را تحریک و فضای ارتباطی را گرفتار مسائل عاطفی روانی می‌کند. اما «لینت» و نرمی، غضب را تحریک نکرده، به فضای ارتباطی آرامش می‌بخشد؛ دستور «قولا له قولاً لیناً» (طه/۴۴) برای همین است که برخوردهای موسی و هارون فرعون را از حالت عادی خارج نکند که موجب برانگیختن غضب او شود و تأثیر پیام و پذیرش آن را سهل کند و به افزایش ارتباطات و فزونی همراهان بینجامد. در کلام امام علی علیه السلام آمده است: «من لان عوده کتفت اغصانه؛ آن‌که چوبش نرم است، شاخه‌هایش زیاد می‌شود» (شریف رضی، ۱۴۱۴: ۵۰۷). همان‌گونه که خشکی و سختی، یاران را از گرد آدمی پراکنده می‌کند: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَفُضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل‌عمران/۱۵۹)، نرم‌خویی و مهربانی، دوستان و همراهان را افزایش می‌دهد.

۴. آثار تسلیم

در روایات، تسلیم را همان اخبات گفته‌اند؛ پذیرای امر حق بودن و در مقابل آن، مقاومت و تردید نکردن. پیش‌تر گفتیم که این معنا از واژه اخبات قابل استفاده است. این تسلیم، در مواجهه با دستور و خواست خدا است. علامت تسلیم در برابر خدا این است که در دستور و تقدیرش او را متهم نکنی: «عن علی علیه السلام: التَّسْلِيمُ أَنْ لَا تَتَّهِمَ» (آمدی، ۱۳۶۶: ۸۴) و خود را در تنگنا نبینی: «فَلَا وَ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء/۶۵)؛ این متهم ندیدن، متکی بر درک حکمت و محبت او و درک کوتاهی درک ما است و همین است که در درون خویش نسبت به امر او خود را در تنگنا نمی‌بینیم. تسلیم است که فرد را از گرفتار شدن در تنگنای درون خود خلاص می‌کند و اجازه می‌دهد برنامه‌ها و ابتلائات پروردگار برای تحول درونی او به‌خوبی محقق شود و او از وابستگی‌ها و محدودیت‌ها رها شود و به فلاح و رستگاری برسد: «عَنْ كَامِلِ النَّمَارِ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام وَ حَدِي فَتَكَسَّ رَأْسُهُ إِلَى الْأَرْضِ فَقَالَ قَدْ أَفْلَحَ

الْمُسْلِمُونَ» (صفار، ۱۴۰۴: ۵۲۲/۱).

اوج اسلام، رسیدن به چنین تسلیمی است: «عن علی رضی الله عنه: غَايَةُ الْإِسْلَامِ التَّسْلِيمُ» (آمدی، ۱۴۱۰: ۴۶۸). اگر اسلام باعث می شود که مصونیت ظاهری برای فرد فراهم شود: «عن رضی الله عنه: أَسْلِمَ تَسْلَمَ» (همان: ۱۳۰)، اخبات و تسلیم برای او مصونیت درونی و اقتدار می آورد: «عن رضی الله عنه: إِنْ أَسْلَمْتَ نَفْسَكَ لِلَّهِ سَلِمَتْ نَفْسُكَ» (همان: ۲۵۸)؛ «عن رضی الله عنه: مَنِ اسْتَسْلَمَ إِلَى اللَّهِ اسْتَظْهَرَ» (همان: ۵۸۱)؛ و او در برابر دستورات متغیر و صحنه های پیش بینی نشده، گرفتار تلاطم درونی و بداندیشی نسبت به پروردگار خود نمی شود. این سطح از تسلیم، اطمینان و آرامش در برابر صحنه های مختلف را سبب می شود؛ چراکه او را برنامه ریز همه صحنه ها می دانیم: «عن السجادة رضی الله عنها: اللَّهُمَّ فَاجْعَلْ نَفْسِي مَطْمَئِنَّةً بِقَدْرِكَ رَاضِيَةً بِقَضَائِكَ» (ثقفی، ۱۴۱۰: ۸۴۷)؛ و به حکمت و مهربانی او باور داریم.

نتیجه گیری

اخبات جایگاه بلندی است که عمل را به کمال می رساند؛ زیرا پس از وصول به مقام احسان و رسیدن به کمال در عمل و در شیوه انجام آن، اکنون باید رفتار عمل نشد و به کوتاهی خود و کوتاهی عمل خویش پی برد. این درک، آدمی را از غرور می رهااند و جایی برای عجب و کبر و تفاخر باقی نمی گذارد. اخبات صفات بزرگی چون وجل، خشوع، تواضع، نرمی در برخورد، تسلیم و آرامش و اطمینان را سبب می شود. آثار اخبات: در قرآن به تسلیم، خلوت و نجوا و درآمدن در زمره همراهان بهشت اشاره شده و در روایات ذکر، انابه یا رجوع مکرر به درگاه حق، وله یا سرگشتگی و اشتیاق و حنین یا ناله های این عاشق دورافتاده، آمده است.

۱. آثار خشوع: در پنهان و آشکار مراقب خدا بودن، رفتار زیبا داشتن، به روز بازپسین اندیشیدن و با خدا مناجات داشتن.

۲. آثار تواضع در حوزه فردی: بر چگونگی استفاده از نعمت ها و بر ارتباط او با پروردگارش و در عرصه اجتماعی نیز همان گونه که حالت عجب، کبر و تفاخر به تخریب روابط اجتماعی می انجامد، حالت های فرد متواضع و رفتارهای او، تأثیری عمیق در رابطه او

با دیگران بر جای می‌گذارد.

۳. آثار نرم‌خویی: تندی، غضب را تحریک و فضای ارتباطی را گرفتار مسائل عاطفی روانی می‌کند. اما لینت و نرمی، به فضای ارتباطی آرامش می‌بخشد.
۴. آثار تسلیم: پذیرای امر حق بودن و در مقابل آن، مقاومت و تردید نکردن.

منابع

١. نهج البلاغه (١٤١٤)، گردآوری شریف الرضی، تصحیح صبحی صالح، هجرت، قم، چاپ اول.
٢. ابن اثیر، مبارک بن محمد (١٣٦٧)، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، ٥ جلد، انتشارات اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم.
٣. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی (١٣٨٥)، دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحكام، ٢ جلد، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ دوم.
٤. ابن درید، محمد بن حسن (١٩٨٨)، جمهرة اللغة، ٣ جلد، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ اول.
٥. ابن سیده، علی بن اسماعیل (١٤٢١)، المحکم و المحيط الأعظم، ١١ جلد، تصحیح عبد الحمید هندای، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول.
٦. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (١٣٦٣/١٤٠٤)، تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ١ جلد، جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم.
٧. ابن طاووس، علی بن موسی (١٣٧٦)، الإقبال بالأعمال الحسنة فیما يعمل مرة فی السنة (ط - الحدیثة)، ٣ جلد، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول.
٨. — (١٤١١)، مهج الدعوات و منهج العبادات، ١ جلد، دار الذخائر، قم، چاپ اول.
٩. ابن فارس، احمد بن فارس (١٤٠٤)، معجم مقاییس اللغة، ٦ جلد، تصحیح عبدالسلام محمد هارون، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، چاپ اول.
١٠. ابن قولویه، جعفر بن محمد (١٣٥٦)، کامل الزیارات، ١ جلد، دار المرتضویة، نجف اشرف، چاپ اول.
١١. ابن منظور، محمد بن مکرم (١٤١٤)، لسان العرب، ١٥ جلد، دار صادر، بیروت، چاپ سوم.
١٢. ازهری، محمد بن احمد (١٤٢١)، تهذیب اللغة، ١٥ جلد، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول.
١٣. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (١٣٦٦)، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم،

۱۴. _____ (۱۴۱۰)، غرر الحکم و درر الکلم (مجموعه من کلمات و حکم الإمام علی علیه السلام)، ۱ جلد، دار الكتاب الإسلامی، قم، چاپ دوم.
۱۵. ثعالبی، عبدالملک بن محمد (۱۴۱۴)، فقه اللغة، ۱ جلد، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول.
۱۶. تقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال (۱۴۱۰)، الغارات أو الإستنفار و الغارات (ط - القدیمة)، ۲ جلد، دار الكتاب الإسلامی، قم، چاپ اول.
۱۷. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶)، الصحاح، ۶ جلد، تصحیح احمد عبدالغفور عطار، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ اول.
۱۸. حسن بن علی علیه السلام، امام یازدهم (۱۶۰۹)، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن بن علی العسكري علیه السلام، ۱ جلد، مدرسة الإمام المهدي علیه السلام، ایران، قم، چاپ اول.
۱۹. حلوانی، حسین بن محمد (۱۴۰۸)، نزهة الناظر و تنبيه الخواطر، ۱ جلد، مدرسة الامام المهدي، قم، چاپ اول.
۲۰. دیلمی، حسن بن محمد (۱۴۰۸)، أعلام الدين في صفات المؤمنين، ۱ جلد، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
۲۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲)، مفردات ألفاظ القرآن، ۱ جلد، دار القلم، بیروت، چاپ اول.
۲۲. زمخشری، محمود بن عمر (۱۹۷۹)، أساس البلاغة، بیروت، چاپ اول.
۲۳. شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۰۶)، خصائص الأئمة علیهم السلام (خصائص أمير المؤمنين علیه السلام)، ۱ جلد، آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ اول.
۲۴. شیخ صدوق، محمد بن علی ابن بابویه (۱۳۷۶)، الأمالی (للصدوق)، ۱ جلد، کتابچی، تهران، چاپ ششم.
۲۵. شیخ مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ الف)، الإرشاد في معرفة العباد، ۱ جلد، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول.
۲۶. _____ (۱۴۱۳ ب)، الإختصاص، ۱ جلد، المؤتمر العالمي لالفية الشيخ المفيد، ایران، قم، چاپ اول.

۲۷. — (۱۴۱۳ج)، **الأمالی**، جلد ۱، كنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول.
۲۸. صفار، محمد بن حسن (۱۴۰۴)، **بصائر الدرجات فی فضایل آل محمد صلی الله علیهم**، جلد ۱، مكتبة آية الله المرعشي النجفی، ایران، قم، چاپ دوم.
۲۹. طبرسی، حسن بن فضل (۱۳۷۰/۱۴۱۲)، **مكارم الأخلاق**، جلد ۱، شریف رضی، قم، چاپ چهارم.
۳۰. طریحی، فخر الدین بن محمد (۱۳۷۵)، **مجمع البحرين**، ۶ جلد، مرتضوی، تهران، چاپ سوم.
۳۱. طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۱)، **مصباح المتهجد و سلاح المتعبد**، جلد ۱، مؤسسة فقه الشیعة، بیروت، چاپ اول.
۳۲. عسکری، حسن بن عبدالله (۱۴۰۰)، **الفروق فی اللغة**، جلد ۱، دار الآفاق الجدیده، بیروت، چاپ اول.
۳۳. غنوی، امیر (۱۳۹۳)، **سلوك اخلاقي: طرح های روایی**، جلد ۱، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چاپ اول.
۳۴. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹)، **كتاب العين**، ۹ جلد، نشر هجرت، قم، چاپ دوم.
۳۵. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۱۴)، **المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی**، ۲ جلد، مؤسسة دار الهجرة، قم، چاپ دوم.
۳۶. کراجکی، محمد بن علی (۱۴۱۰)، **كنز الفوائد**، ۲ جلد، دار الذخائر، ایران، قم، چاپ اول.
۳۷. کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۹)، **رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال**، جلد ۱، مؤسسة نشر دانشگاه مشهد، مشهد، چاپ اول.
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷)، **الكافي (ط - الإسلامية)**، ۸ جلد، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم.
۳۹. لیثی واسطی، علی بن محمد (۱۳۷۶)، **عیون الحكم و المواعظ**، جلد ۱، دار الحدیث، قم، چاپ اول.
۴۰. مازندرانی، محمد صالح بن احمد (۱۳۸۲)، **شرح الكافي - الأصول و الروضة** (للمولی صالح المازندرانی)، ۱۲ جلد، المكتبة الإسلامية، تهران، چاپ اول.

۴۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة
الأطهار (ط - بیروت)، ۱۱۱ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.
۴۲. مدنی، علی خان بن احمد (۱۳۸۴)، الطراز الأول، ۸ جلد، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، مشهد
مقدس، چاپ اول.
۴۳. موسی، حسین یوسف (۱۴۱۰)، الإفصاح، ۲ جلد، مکتب الاعلام الاسلامی، قم،
چاپ چهارم.